

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی

۱۱/۰۱/۰۸

## مزدور نه بادار؛ مگر عاقلان خود دانند

هفته قبل باز هم به نسبت وفات یک فردی از اقارب یکی از دوستان، با جمله عمله و فعله رفتیم به اصطلاح در مجلسی که به همان مناسبت دایر شده بود. خلاف عروسی ها که در این دیار غربت هم زن و مرد با ده ها بچه قد ونیم قد به هم می لولند، جای شکرش باقیست که در محافل ختم به علاوه آن که از بچه ها و داد و فریاد آنها خبری نیست، گاهی زنها را نیز در اتاق دیگری به گریه وزاری تنها می گذارند.

محفلی که ما در آن شرکت جستیم تقریباً زنانه و مردانه جدا از هم بود- نوشتم تقریباً چون خانم صاحب خانه هر چند دقیقه یکبار کله کشک نموده می دید که ما مشغول کدام کار بدی نباشیم- در نتیجه به محض آن که رسم دوره گشتاندن قرآن و ختم ۳۰ پاره انجام یافت از آن جایی که خوشبختانه کس دیگری پیدا نشد تا ختم را از سر گیرد، پای صحبت از این طرف و آن طرف به میان آمد.

من که نظر به ساختمان فزیک عجیب و غریب، یعنی قدی کوتاه، چشم های خواب آلود و گلاب بروی تان "پخل پر"، ریش "پخپلو" و موهائی که به مانند پشت "خارپشتک" سیخ سیخ ایستاده است و اگر روز ده بار آنها را با ده ها نوع شامپو از شوما و شامتو گرفته تا نیوا و یا دف بشورم باز هم "خاک پر" و خاک آلود معلوم می شود؛ در طول عمر از طرف کسی مورد سؤال و جواب قرار نمی گرفتم، اکنون از برکت پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" که چند سیاه مشقم را بعد از زحمات زیاد قابل نشر ساخته اند، نیز به حساب نویسنده ها به شمار می آیم، از طرف یکی از دوستان مخاطب قرار گرفته و راجع به مقاله "تورمداری" خواستند معلومات بیشتر کسب نمایند.

خلاف انتظار آنها و خلاف برخی از نویسندگان دیگر که تا سؤالی از آنها در یک مورد خاص صورت می گیرد آنها تمام سفره دل را نزد همه پهن می نمایند، من که تا هنوز بی اعتنائی های دیروز را از یاد نبرده ام، برای گران فروشی بیشتر شروع کردم به ابراز تواضع و این که، آنها لطف دارند من چیزی نیستم. آن بیچاره ها که نمی دانستند من برای شان دام گذاشته ام تا هرچه بیشتر نازم را بکشند، تواضع ساختگی را جای حقیقت گرفته و باز هم ضمن تعریف از شکسته نفسی هایم خواستار صحبت در آن مورد و سبک کار نویسندگان و متصدیان پورتال گردیدند.

خلاصه بعد از آن که چند بار اصرار و انکار تکرار گردید و به اصطلاح مردم خوب "اخ دلمه کشیدم"، با دلهره و تشویش تازه به سخن آغاز نموده بودم، که خوشبختانه یک تن از حضار میان حرفم دویده، با خشونت و به دور از نزاکت، بر پورتال حمله نموده گفت:

"خواهش می‌کنم صاحب از او پورتال حرف نزنید" و چون دید که من و سایرین با نگاه از وی دلیل می‌جوئیم به صحبت ادامه افزود:

"این پورتال قطعاً با عفت کلام آشنائی ندارد، بدون آن که بشرمد در هر مطلب و مقاله یک بخشی از مردم ما را مزدور روس خطاب می‌کند"

هنوز صحبت فرد اولی خاتمه نیافته بود که نفر پهلویی وی نیز رشته سخن را به دست گرفته اضافه کرد:

"این اتهام نیست که رفیق ما بر آن انگشت گذاشته است، بلکه یک واقعیت است. آنها که معلوم نیست خود چه کاره بوده اند، به شهدای حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان توهین نموده آنها را نیز مزدور شوروی، وطن فروش، خاین و چه و چه خطاب می‌نمایند. اگر پای احترام مردم در بین نباشد ما هم می‌توانیم کشته های طرف مقابل را مزدور امریکا، پاکستان، چین و ایران بگوئیم"

وقتی صحبت به اینجا رسید و دیدم که دو نفر فوق از همان "رفقای" دواتشه حزب دموکراتیک خلق اند، نخست در دلم خدا را شکر نمودم که این بحث چند سال قبل و در زمان حاکمیت آنها صورت نگرفت چه با حرارتی که آنها از خود نشان دادند می‌توانم به اطمینان بنویسم در آن صورت "بی‌ولد" و "آرمان به دل" چهره در می‌کشیدم؛ در ثانی به این فکر افتادم که با چه زبانی با این دو خیره سر، که تمام مصایب و بدبختی های ملت هنوز هم نتوانسته چشمان آنها را بینا سازد و اگر وجدان ندارند که ندارند، عقل شان را به کار اندازد تا این همه با باطمینان از "شهدای حزب و دولت" شان که در واقع همه دشمنان میهن و نوکران خود فروخته اجنبی بودند، دیگر صحبتی به میان نیاورند، سخن آغاز نمایم.

فکر می‌کنم هنوز بیش از چند ثانیه از فکر نگذشته بود که به یک باره چند تن از سایرین با آنها درگیر شدند. نمی‌دانم که آنها از جمع طرفداران پورتال بودند و یا دشمنان حزب "خلق و پرچم" – هرچند هر دو در بسیار مواقع یکی اند چون کمتر خواننده پورتال است که دشمن خلق و پرچم نباشد و همین قسم عکس آن- وقتی بحث را با آن "رفقاء" آغاز کردند، از صمیم قلب خوشحال شدم که خود دهن باز نکرده بودم. آن بحث که با علاقه مندی از طرف سایرین و حتا صاحب مجلس شنیده می‌شد، می‌توان گفت به صورت بسیار مختصر اما کامل و بی نقص تمام روابط حزب و دولت مزدوران روس را از نخستین روز های ایجاد تا رسیدن به قدرت، لشکر کشی ها روسها بر افغانستان، ویرانی کشور، نابودی و آوارگی ملیونها هموطن، حاکمیت نوکران پاکستان و اشغال مجدد کشور را مثل آئینه جلو روی آنها مجسم ساخت، یکی از صحبت هائی بود که هر انسان عاقلی شنیدن آنرا از هزاران حج عمره بالاتر می‌داند.

"رفقاء" که در اول فکر می‌کردند با منکوب ساختن آدمی به قد و قواره من قادر خواهند شد به حساب پورتال را نیز برسند، در ضمن صحبت آن دوست، هرچند گاهگاهی "چیلک" می‌انداختند مگر از آنجائیکه تار طرف مقابل برنده تر از تار شرطی "شیخ لنگ" بود و چیلک آنها از تار خام، مثل پنیر بریده شده از هر گپ یک بهانه جدیدی به دست سخنور مجلس می‌داد تا آنها را بیشتر رسوا نماید.

وقتی صحبت آن دوست مبارز خاتمه یافت و در حقیقت به اثبات رسانید که روابط آنها با شوروی آنروز گذشته از روابط میان بادار و نوکر، مناسباتی بود توأم با جاسوسی، وطن فروشی و حتا دلال محبت روسها شدن و برای اثبات

نظرات خود به علاوه تکیه بر خاطرات زنده مردم از کتاب هائی که خود روسها نوشته اند و از قوادی گری پرچمی ها صحبت نموده اند، نیز ده ها مثال و مانند آورد، سایر حضار مجلس نیز روحیه گرفته و بدون استثناء آن دو "رفیق" و گذشته تاریخی ننگین شان را مورد ملامت قرار دادند. مگر آن دو "رفیق" که گویا قسم خورده بودند تسلیم حرف حسابی و درست نگردند، هر چند در مقابل استدلال آن دوست هیچ نوع دفاعی نمی توانستند بنمایند و به مانند موشی که در تله گرفتار شده باشند لحظه به لحظه و نقطه به نقطه حرفهای آن دوست را می پذیرفتند، با آنها از خر جهل خود پائین نشده می خواستند ثابت نمایند که با تمام آن حرفها، استفاده از کلمات مزدور و نوکر شایسته نیست و نباید با چنان کلماتی یک حزب مبارز و اعضای آنرا توهین نمود.

من که به مانند سایر حضار از آن همه پرروئی به اصطلاح به جان رسیده بودیم، به این فکر بودم که چگونه و با کدام زبان آن "رفقاء" را متقاعد سازم که آنها مزدورانی بیش نبودند و نباید برای تغییر آن زیاد پافشاری نمایند. در همین موقع به اصطلاح شرنگ شرنگ آفتابه لگن برخاسته نان آمد. نان که چه عرض کنم از آن غذا هائی که گرسنگان با دیدن آن حق دارند آرزوی مردن همه را به نوبت بنمایند به شرط آن که همچو غذائی را نصیب گردند. بعد از ختم غذا و بعد از آن که مغزها کارشان را با سرعت بیشتر انجام دادند، همان فرد اولی که از من سؤال در مورد "تورمداری" و پورتال نموده بود، زبان باز نموده تقریباً با لحن انتقاد آمیزی نسبت به آن دو "رفیق" که مداخله بیجای شان صحبت را قطع نموده بودند، خواستار آن گردید تا اگر ممکن باشد صحبت خود را ادامه دهم. از شما چه پنهان، من که از اول به نسبت موجودیت پسرانم در مجلس از لت خوردن هیچ هراسی نداشتم و مطمئن بودم که آن دو اگر مربع و مکعب هم شوند توان دست درازی به من را نخواهند داشت، از موجودیت آن دوست نیز قوت قلب بیشتر گرفته چنین آغاز به صحبت نمودم:

با تشکر از دوست محترم ما که در حقیقت در عوض من و بهتر و عالی تر از من مطالب را بیان داشت، از آن جائی که "رفقاء" با استدلال ایشان هنوز قناعت ننموده اند، می خواهم ضمن یک مثال مسأله را روشن ساخته، با در نظر داشت آن از بردن کلمه مزدور خود داری نمایم.

"رفقاء" که فکر می کردند قریب است میدان باخته را با ساده لوحی یک پیر مرد به پیروزی تبدیل نمایند، با چرخش خاصی که فقط می توان آنرا در پرچمی های اصیل مشاهده نمود، با نوعی تضرع اظهار داشتند که هرچه من بگویم، همان را خواهند پذیرفت.

وقتی اجازه هر دو طرف را به دست آوردم چنین افزودم:

در وطن ما یک آدم به اصطلاح "شخ بروت" و از اخلاقی فاسدی و جود داشت که تا چشمش به یک بچه برهنه صورت و مقبول می افتاد حاضر بود خدائی خدا را به مبارزه بطلبد تا آن بچه را رام نماید. از قضاء روزی از روزها "شخ بروت کاکا" با یک جوانکی رو به رو می شود که از لحاظ صورت به "آفتاب میگه نیبا که من آمدم". شخ بروت که حاضر بود برای هیچ، دین و دنیا را به یک دو قمار کند و قتی، با آن صورت زیبا و آن کرشمه هائی رو به رو می شود که غلمان بهشت هم به مانندش را بلد نیست یک دل را مانده صد دل و هزار دل عاشق پسرک شده، کوشش می کند تا به هر رقیمی که شده شوق وی را پیدا کند تا باشد کامی از وی بگیرد.

شله گیها و به کار بردن راز و رموزی که فقط می تواند شخ بروت هائی از قماش وی از آن مطلع باشند، سرانجام کارگر افتاده "غلمان خدا" با وی صحبت آغاز نمود. اینکه شخ بروت آن آغاز صحبت را چگونه جشن گرفت و چطور هر زمانیکه به یاد تکان خوردن لبان گلگون پسرک و خنده های جگر سوزش می افتاد، به چه حالتی دچار می شد، فکر نمی کنم وصف آنرا در قصه لیلی مجنون و یا یوسف زلیخا نیز یافت.

بعد از آن که چند روزی از آشنائی آنها گذشت و شیخ بروت خود را به گرفتن کام دل نزدیک احساس کرد پیشنهاد نمود حال که با هم دوست شده ایم چه می شود که گاهی با هم اینطرف و آن طرف گشتی زده از زیبایی های طبیعت، از فلم ها و کنسرت های خوب هم دیدن نمائیم. پسرک بدون آن که بر روی خود بیاورد که متوجه هدف شیخ بروت شده است، گفت: "آخر مردم بد میگن. هرکس مره همراه تو ببینه، چیزی دیگه فکر می کنه"

شیخ بروت که شکار را در دام نزدیک می دید گفت:

"جانم! اول خو سری گپ مردم ری نزن، دوم در هر جایی که رسیدیم تا کسی طرف ما دید تو بگو که کاته شیخ بروت هستی، مه از خاطر تو هیچ چیزی نمیگم"

از فردای آنروز وقتی شیخ بروت و "غلمان خدا"، به چکر شروع کردند به هر جایی که می رسیدند آن بچه مطابق دستور شیخ بروت شروع می کرد به این که بله! من چطور و چکار شیخ بروت هستم و باوی چنان و چنین کرده ام. شیخ بروت که از ته دل به حماقت غلمان "دامن باخته" می خندید و از طرف دیگر از ترفندی که زده بود در پوست نمی گنجید در مقابل تمام ادعا های آن پسرک، با خوشحالی به طرف وی نگرسته می گفت:

" بیا در بغلم، بیا اصلاً در سر شانه ام، هرچه که میگی بگو، عاقلان خود دانند"

حالا من فکر می کنم با تمام توضیحاتی که دوست محترم ما از روابط برادرانه حزبی توام با احترام متقابل، عدم مداخله در امور یک دیگر، احترام به استقلال و حاکمیت دو طرف و تساوی حقوق یاد آوری نمود، مگر "رفقاء" هنوز هم می خواهند از به کار گرفتن کلمه مزدور و نوکر خودداری صورت گرفته و آن روابط را روابط برادرانه تبلیغ نمایند یگانه راهی که باقی می ماند می توان به تاسی از شیخ بروت، فقط در آخر حرف آنها "عاقلان خود دانند" را نیز اضافه نمائیم تا هم این نورچشمی ها که از عمل مزدوری و قوادی گری در زمانش نشرمیدند، امروز از شنیدن آن تکدر خاطر نیابند و هم مردم بدانند که قضیه از چه قرار است. به همین حساب اگر اجازه شما باشد خودم بعد از این در عوض "مزدور روس، بادر روس" می گویم، فقط عاقلان خود دانند را نیز می افزایم تا دیگران چه قضاوت نمایند.

اهل مجلس که به مانند من چیز زیادی از صحبت عالمانه و همه جانبه آن دوست دست گیر شان نشده بود و فقط همین قدر متوجه شده بودند که "رفقاء" چون استدلال نمی توانستند لذا در بحث هایش آن دوست حق به جانب است و هیچ گاهی هم این "پخپلو" را هنگام صحبت ندیده بودند، تقریباً همه به یک صدا رضایت و موافقت خود را نسبت به پیشنهاد من ابراز داشته گفتند:

"مزدور نه بادر، مگر عاقلان خود دانند"